

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و هفتم سال دوم درس خارج اصول فقه 24 آبان ماه 1401

صفحات 123 و 124 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه: فرق بین حرکت و حروف

یکی از مباحثی که باید به آن توجه کنیم فرق بین حرکت و حروف است. همانطور که می دانید در زبان عرب بر روی حرکات حساب می کنند، حالا در زبان فارسی حرکت داریم اما به گستردگی زبان عرب نیست. در زبان عرب حروف و حرکات حضور جدی دارند.

اینجا سؤالی که مطرح می شود در مورد فرق بین حرکت و حروف است؛ اولاً وجه مشابهت این دو چیست و ثانیاً طبق مبنای ما فرق این دو چیست؟

مشابهت این ها این است که هر دو علامت و دال هستند و این مشابهت هم ملموس و محسوس است، مثلاً «فی» علامت و دال بر ظرفیت است. رفع «زید» در «قام زید» علامت و دال بر فاعل بودن «زید» است. بنابراین فاعل و مفعول بودن را از اعراب به دست می آوریم.

نکته ای که بنا بر درس ما مطرح می شود این است که باید بتوانید به راحتی بین حروف و حرکات تفاوت بگذارید. در حروف به ازاء معنای آن یک وجود نسبی ربطی است، مثل «سرت من البصره إلى الكوفة»، «زید علی السطح». یعنی وجود جوهر، وجود عرضی و وجود حرفی (نسبی) داریم و حروف به ازاء آن وجودات نسبی وضع شدند؛ همانطور که بیان کردیم واضع حکیم است و باید به اندازه نیاز وضع الفاظ داشته باشد.

ولی ما در حرکات یک مابازاء خارجی نداریم، مثلاً در «قام زید» یک قیام داریم که با «قام» از آن یاد می کنیم و یک زید داریم که با «زید» از آن یاد می کنیم. طبق مبنای ما اینجا نسبت «قام» به «زید» را داریم که با ایستادن می آید و به نشستن می رود اما دیگر به ازاء تنوین «زید» چیزی در خارج نداریم. یا مثلاً در «ضرب زید عمرًا»، «عمرو» هم داریم اما به ازاء نصب «عمرو» در خارج وجودی نداریم تا بگوییم وجود نسبی و ربطی است.

بنابراین فرق اساسی همین است که در حروف ما بازاء دارد ولی در علائم مابازاء ندارد. علائم قرارهایی هستند که اهل زبان می گذارند، مثلاً در زبان عرب قرار گذاشتند که فاعل مرفوع باشد، مفعول منصوب باشد، مضاف إليه مجرور باشد، اما این ها قرارات و اعتبارات است و برای فهمیدن مخاطب به اینکه کدام یک فاعل، و کدام یک مفعول است باید این موارد را رعایت کرد.

قرارات در زبان ها متفاوت است، مثلاً در فارسی اعراب ظاهری نداریم، مثلاً «زید عمرو را زد» اینجا «را» علامت مفعول است اما برای «عمرو» حرکت نمی گذاریم، بخلاف زبان عرب که حرکت می گذارند و با تنوین رفع و نصب مطلب را می رسانند. لذا این ها قرارات است و ممکن است در یک زبان باشد و در زبان دیگری نباشد.

اگر دقت کرده باشید در زبان فارسی صفت و موصوف با مضاف و مضاف إليه را به یک نحو ادا می کنیم، مثلاً می گوییم «زید عالم»، «کتاب زید»، اما در عربی چنین نیست بلکه در صفت و موصوف اعراب یکی را به دیگری می دهند و در اضافه به مضاف إليه جر می دهند.

اما معنای حرفی مانند حرکات نیست و دیگر کاری به زبان فارسی یا عربی ندارد، مثلاً در عربی می گوییم «سرت من البصره إلى الكوفة» و در فارسی می گوییم «از بصره تا کوفه سیر کردم» اینجا «از» و «تا» به کار برده می شود. در عربی می گوییم

«زید فی الدار» ولی در فارسی می گوئیم «زید در خانه است».

با این توضیحاتی که بیان شد فرق بین حرکت و حروف را شناختیم، به اینکه هرچند هر دو در واقع علامت اند، معنا دارند به این بیان که دلالتی دارند اما یکی مابازاء دارد و دیگری مابازاء ندارد، یعنی وقتی می گوئیم حروف معنا دارند یعنی مابازاء دارند ولی علائم مابازاء ندارند.

مثلاً در «زید قائم»، زید قائم است، اینجا یک وجود جوهری (زید) داریم که از آن با «زید» یاد می کنیم و یک حرکت و حدث داریم که با «قائم» از آن یاد می کنیم. یک نسبت قائم به زید داریم یعنی آن نسبت ربطی بین زید قائم (وجود حرفی). و لذا در خارج چیزی غیر از زید و قیام را نمی بینیم ولی با این حال می بینیم، یعنی مستقلاً به وجود جوهری و عرضی نمی بینیم ولی می بینیم، چون آن را حس می کنیم. وقتی زید قائم است اینجا زید یک نسبتی با قیام دارد که وقتی می خواهد دیگر ندارد.

در ادبیات خواندیم که «هو» در قائم مقدر است و این «هو» همان ربط است (ابن هشام در باب رابع معنی این را می گوید)، بنابراین طبق مبنای ما این «هو» حرف است و این «هو» با ﴿هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ فرق می کند، در آیه شریفه «هو» مابازاء دارد یعنی «الله»، بخلاف اینجا (زید قائم) که «هو» مابازاء ندارد.

یکی از نحاء عرب قائل شده که «هو» حرف است و این «هو» را غیر «هو» در امثال آیه شریفه یا «هو زید» گرفته است چرا که اینجا مابازاء دارد و ما در فارسی به جای «زید» می گوئیم «او»؛ و لذا یکبار به جای ضمیر «هو» از «او» استفاده می کنیم، مثلاً قبلاً گفته شده «زید»، بعد می گوئیم «او آمد». اما یکبار به جای «هو» کلمه «است» را به کار می بریم، مثلاً در «زید قائم» که «هو» مقدر است، به جای آن «است» را به کار می بریم، یعنی «زید قائم است». بنابراین این «هو» که به معنای «است» می باشد با «هو» به معنای «مفرد مذکر» فرق می کند، اولی حرف است ولی این آخری اسم است.

به همین خاطر در حاشیه ملا عبدالله آمده است: «و قد استعیر لها هو»، برای آن معنای حرفی یعنی نسبت قائم به زید، «هو» را استعاره آوردند. دلیل اینکه گفته می شود استعاره آورده می شود این است که این برای یک جایی است ولی در یک جای دیگر به کار می برند، به این نحو که «هو» اسم است ولی آن را در معنای نسبی به کار می برند و لذا این عاریه و استعاره می شود؛ بنابراین در تجزیه و ترکیب باید رعایت کرد که این «هو» اسم نیست بلکه این «هو» حرف است.

در «زید قام» که «هو» مقدر است این هم حرف است و برای ربط قام به زید است. البته در این مثال خود هیئت هم بر این نسبت دلالت می کند، به اینکه اول زید به عنوان مسند الیه بیاید یا اینکه «قام زید» بگوئیم. (به نظر مثل اخفش در «زید قام» «هو» را مقدر نمی گیرند.)

اصلاح عبارت متن

در صفحه 124: «و قد یقال بكون الدال لفظاً مقدرًا فی مثل «زید قام» و هو لفظه «هو»؛ اینجا «زید قائم» صحیح است، چون بعد می خواهیم بگوئیم معادلش کلمه «است» قرار داده می شود و حال اینکه در «زید قام» کلمه «است» را نمی آوریم بلکه می گوئیم زید ایستاد.

«ف «هو» فی هذا المجال حرف لا اسم»؛ در اینجا ممکن است تعجب شود که «هو» حرف است! «و اظن ان بذلك قولاً من أخصائی علم الإعراب و لذا تعادله فی مثل لغة الفرس كلمة «است» (با اینکه «است» حرف است و نه اسم) و هی لیست الا دالة علی النسبة بین شیئین و لیس معناها الا بغيرها (با اینکه معنایش «بغيرها» است نه فی غيرها) فهی حرف لا اسم و لا علامة».

در عبارت گفتیم که لفظ «هو» مقدر است، حال سؤال پیش می آید که آیا «هو» مقدر است یا «منوی» است؟ ما سه لفظ داریم: لفظ مذکور، لفظ مقدر، لفظ منوی. (منوی غیر از مقدر است.)

اولین بار این مطلب را در شعر ابن مالک دیدم: «ناوین معنی من». در اضافه نمی گویند بین مضاف و مضاف الیه «لام» مقدر است بلکه می گویند معنای «لام» را در نیت گرفتند، یعنی مقدر نیست. یا مثل اضافه بیانیه و ظرفیه که «من» و «فی» مقدر نیست بلکه نیت آن مراد است. [۲]

نکته

در دور سابق این نکته را متذکر شدیم که اینکه می گوئیم در خارج سه تا وجود داریم بلکه مانند محقق اصفهانی که می گویند

چهار نوع وجود داریم: جوهر، عرض، ربط و ربطی. منتهی با این حال بعضی ها مخالف هستند، مثلاً دست چپ بر روی دست راست قرار دارد، این ها دو تا وجود هستند و یک نسبتی با هم دارند که یکی بالای دیگری است، اینجا اگر یکی از آن دو کنار برود دیگر این نسبت از بین می رود. بعضی از اعلام گفتند این ها را در قضایا ایجاد می-کنید وگرنه وجود خارجی ندارند. حتی بعضی ها برای مقولات ثانیه وجودی در خارج قائل نیستند.

سؤال: (در اینجا سؤال شده که) در زبان عربی «زید داخل الدار» همانند «زید فی الدار» استعمال می شود، مانند «الكتاب داخل المحفظه» یعنی مبتدا و خبر و معنا هم دارد. همچنین «من» تبعیضیه در کتب تفسیر به عنوان حرف جر یاد شده است، حال آیا ممکن است اسم حساب کنیم ولی مصداقی در عرب نداشته باشد که حرف جری بر آن داخل شود؟ و در «یضحکن عن کالبرد المنهم» این در ضرورت شعر است و در نثر نیامده است، بنابراین آیا ممکن است بگوییم اسم است و از آن قاعده عام و اساسی را استخراج کنیم؟

جواب: همانطور که بیان کردیم گفتیم می توان دو تا جمله را با دو عبارت ادا کرد اما این به معنای دست برداشتن از محکمت نیست، و لذا گفتیم «زید داخل الدار» مبتداء و خبر است و از وجود عرضی زید خبر می دهیم که با «داخل» از آن یاد می کنیم و لذا اسم (داخل) می آوریم. اما اگر بخواهید نسبت بین دو طرف را بیان کنید (زید فی الدار) به اینکه این هم همان مفاد را می رساند ما می گوییم این مفاد را نمی رساند، لذا وقتی می خواهد نسبت را برساند با وقتی که وصفی از اوصاف «زید» را بیان کند باید بین این دو تفاوت قائل شد. مضافاً به اینکه باید محکمت را رها نکنید.

اما در مورد «من» تبعیضیه که جر می دهد، نمی توانیم از یک قرار نحوی معنا را اخذ کنیم، بله «من الناس» می گوییم و اتفاقاً می گوییم این عبارت مضاف و مضاف الیه است و نه جار و مجرور، مانند «زید کالأسد» که این هم بخاطر اضافه است «زید مثل الاسد».

در مورد «یضحکن عن کالبرد المنهم» که می گوید بخاطر ضرورت شعر است، ادامه آن را هم بخوانید که می گوید أخفش و

دیگران قائل هستند در نثر هم جایز است و مینای ما هم بر این است.^۹

نظر سوم: للحروف معان فی مقابله المعانی الاسمیه

مختار ما این نظر است و مشهور نیز بر همین نظر قائل هستند با این حال بیانات اعلام در این مورد مختلف است، مثل بیان مرحوم نائینی، بیان شاگردان ایشان، بیان مرحوم محقق اصفهانی، بیان مرحوم صدر، و... در اینجا ما بیان مرحوم اصفهانی را اُمتن یافتیم، مثلاً بیان مرحوم نائینی خوب است ولی جامع نیست.

بعضی بیانات تنها نقش حرف را مطرح کردند و نه معنای حرف را (در کلمات گفته شده حروف برای تضییق آمده است. اصل این بیان از مرحوم نائینی است و بعد به مرحوم خوئی و شاگردان ایشان رسیده است)، با اینکه معنای حرفی با بیان نقشش تفاوت می کند، مثلاً در مورد معنای «إن» پرسیده شود و بگوییم نصب به اسم و رفع به خبرش می دهد، و حال اینکه این بیان نقش «إن» است و نه معنای آن.

مرحوم اصفهانی نیز بیانی غیر از بیان ما ندارند و وجود را چهار قسم می کنند و می فرمایند معنای حرفی «ربطی نسبی لا فی نفسه» غیر مستقل. در اینجا تنها مرحوم خوئی یک اشکالی بر کلام مرحوم اصفهانی دارند که إن شاء الله آن را بحث بعد مطرح خواهیم کرد.

الحمد لله رب العالمین